

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

طلبه بحث

بحمدالله در بحث اصول سال گذشته، تعارض استصحاب و سایر قواعد، عمده بحث از قاعده ید و قواعد دیگر مثل قاعده ید قرعه، قاعده فراق و تجاوز را مطرح کردیم. تتمه‌ای از قاعده ید باقی ماند که ان شاءالله در جزوه‌ای خواهیم نوشت و تکمیل خواهیم کرد.

بنا گذاشتیم که امسال از اول بحث تعادل و ترجیح شروع کنیم. قبل از اینکه بحث را شروع کنم بر حسب آنچه متداول است روایتی را در اول سال تحصیلی تیمناً و تبرکاً بخوانیم و بعد ان شاءالله وارد بحث شویم؛

روایت اخلاقی

در میان روایات دو عنوان داریم، یک عنوان نهی از قول بلا علم و دوم نهی از عمل بلا علم است. هر دوی اینها باید مدّ نظر خصوصاً طلبه‌ها قرار بگیرد. نهی از قول بلا علم یعنی در مورد چیزی که نمی‌دانیم اظهار نظر نکنیم و نهی از عمل بلا علم هم یعنی چیزی را که نمی‌دانید مورد عمل قرار ندهید.

در کافی شریف این روایت را از مفضل بن یزید نقل می‌کند. در روایات گاهی اوقات سائل سؤالی را مطرح می‌کند و گاهی اوقات یک مطلب چون خیلی مهم است امام به اصحابشان تذکر دادند. راوی می‌گوید «قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُكَ عَنْ خَصَلَتَيْنِ». از دو خصلت تو را احتراز می‌دهم. «فِيهِمَا هَلَاكُ الرِّجَالِ» خوب روی این تعابیر عنایت بفرمائید.

می‌فرماید در این دو خصلت هلاک رجال است یعنی بزرگان که رجال در اینجا مقابل نساء نیست. «أَنَّكَ أَنْ تَدِينَ اللَّهَ بِالْبَاطِلِ وَ تُفْتِيَ النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ»^[1]. یکی از این دو خصلت اعتقاد و تدین به خدا از طریق باطل است. بعضی گفتند «تَتَّخِذُ الْبَاطِلَ دِينًا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ»^[2]. باطل را بین خودت و خدا دین قرار بدهی. ولی به نظر می‌رسد معنای دیگری داشته باشد. معنایش این است که شما باطل را در دین خدا داخل کنی یعنی عبارةً آخرای آن مسئله‌ی تحریف است انسان در دین خدا آنچه حق نیست و آنچه از خدای تبارک و تعالی نیست و باطل است را داخل کند.

انسان باید به آنچه که در کتاب و سنت آمده متدین باشد. چیزی را از خودمان اضافه و داخل در دین خدا نکنیم! «أَنْ تَدِينَ اللَّهَ» یعنی بگویم خدا را قبول دارم ولی در آنچه که خدای تبارک و تعالی آورده باطل را هم جزء اعتقادات و تدین خودم قرار بدهم. عرض کردم امام صادق دارند این را به اصحابشان بیان می‌کنند یعنی کسانی که در مسیر دین قرار دارند. این یکی از آسیب‌ها و

لغزش‌های بسیار مهمی است که گرفتارش می‌شوند. بالأخره آیات و روایات را تا اندازه‌ای بلد هستند ولی در بعضی موارد چیزی را داخل در دین می‌کنند. امام می‌فرماید این موجب هلاک رجال است و این مطلبی است که مع الأسف در زمان ما زیاد اتفاق می‌افتد که اگر من بخواهم نمونه‌هایش را برایتان عرض کنم واقعاً مما لاتعد و لا تحصی است. هر کسی امروز به این فضاهای مجازی مراجعه می‌کند می‌بیند که هر کسی یک چیزی را به عنوان دین خدا مطرح می‌کند.

این اواخر یکی از منبری‌ها که خیلی پایه تحصیلی و علمی ندارد، مسئله‌ی عذاب، جهنم و عقاب را آنچنان ناچیز و بی‌اهمیت جلوه داده که گویا خدا در روز قیامت یک اسمی از جهنم دارد و اصلاً در قیامت جهنم وجود ندارد! قرار است یزید، شمر، صدام و تمام اینها را مورد عفو قرار بدهد. این می‌شود ارائه‌ی دین!!! این آیا واقعاً صحیح است؟! اگر کسی قرآن را بخواند نمی‌تواند چنین حرفی بزند. مگر ما این همه در کنار آیات بهشت، آیات رحمت، آیات جهنم و آیات عذاب را نداریم؟! حالا یکی دو سال قبل شاید هم بیشتر در همین قم در یک مجلس روضه‌ای شرکت کردم دیدم یک منبری با اینکه سابقه‌ی تحصیلی‌اش نسبتاً بد نبود یک مقدار به قول امروزی‌ها عرفان مسلک می‌شود و خیلی رحمت خدا را توسعه می‌دهند که اصلاً مجالی برای «إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»^[3] باقی نمی‌ماند. مجالی برای جهنم باقی نمی‌ماند. این اولاً.

عرض کردم این نیاز به درس خواندن ندارد اگر کسی قرآن هم بخواند می‌فهمد این حرف باطل است. چرا باید به خودمان اجازه بدهیم وقتی یک تربیون پیدا می‌کنیم یک عده جوان خوش‌نفس، خوش‌قلب و پاک‌نیت پای منبر ما می‌نشینند دنبال این باشیم حرفهای جذابی بزنیم؟! طوری بگوئیم که نتیجه حرفمان این بشود که هر کسی هر گناهی کرد مسئله‌ای نیست و رحمت خدای تبارک و تعالی اگر میلیون‌ها انسان را هم به قتل برساند در روز قیامت شامل او می‌شود.

چطور چنین چیزی ممکن است؟! نه عقل و نه شرع چنین چیزی را دلالت دارد. اینکه در آیات قرآن خدای تبارک و تعالی در قیامت، از جهنم سؤال می‌کند آیا پر شدی؟ اینقدر افراد وارد جهنم می‌شوند که در قرآن کریم چنین تعبیری می‌شود و باید هم باشد. اگر بنا بر این باشد که در دنیا کسی که ظلم را به نهایت درجه رسانده را هم بگوئیم ممکن که در روز قیامت مورد عفو خدا قرار بگیرد، بعد بی‌سوادی اینقدر آشکار است که استشهاد می‌آوریم که اگر کسی شب گناه کرد ما روز نمی‌توانیم به او بگوئیم تو فاسقی، لعل توبه کرده باشد، این چطور می‌تواند شاهد بر این مدعا باشد.

همین ایام مکرر راجع به این موضوع از من سؤال کردند. من چهل روز در منزل بستری بودم و پای من مشکل پیدا کرده بود می‌گفتند یک آقایی چنین حرفی در فضای مجازی زده و خیلی از جوانها هم استقبال می‌کنند. ما خیلی در معرض خطر هلاک الرجال هستیم. اگر چیزی را درست بیان نکنیم، اشتباه بیان کنیم، در این هلاک الرجال است. من این روایت را هم عرض کنم ببینید چقدر مسئله عجیب است؛

امام باقر (علیه السلام) فرمود «مَا عَلِمْتُمْ فَقُولُوا» آنچه می‌دانید بگوئید «وَمَا لَمْ تَعْلَمُوا فَقُولُوا اللَّهُ أَعْلَمُ» آنچه نمی‌دانید بگوئید الله اعلم. ما بزرگانی داشتیم مانند مرحوم حاج آقا مرتضی حائری فرزند مؤسس حوزه که واقعاً یکی از فقهای بسیار قوی‌ای بود که نظیرش در حوزه‌ی قم و حوزه‌ی نجف هم کم بوده. شرحی که ایشان بر عروه دارد و این مبانی الاحکامی که در اصول دارد مشحون از دقایق است. گاهی اوقات رفقا می‌گفتند می‌رفتیم از ایشان یک مسئله ساده می‌پرسیدیم می‌گفت نمی‌دانم باید مراجعه کنیم. بعد می‌رفتیم از آخوند مسئله گو که هر شب مسئله می‌گوید می‌دیدیم نظرات را قشنگ بیان می‌کند، مانعی ندارد انسان ممکن است مجتهد هم باشد ولی اگر از او پرسیدند بگوئید من این را نمی‌دانم و باید مراجعه کنم!

این قسمت روایت مدّ نظر من هست؛ «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَنْتَزِعُ الْآيَةَ مِنَ الْقُرْآنِ» یک آیه‌ای از قرآن را می‌گیرد «يَخْرُجُ فِيهَا أَبَدًا مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» سقوط می‌کند، در چه فاصله‌ای؟ ابعاد از فاصله‌ی آسمان و زمین. یعنی اگر شما یک آیه را روی میزان درست و موازینی که داریم تفسیر نکنید. یکی از موازین این است که اگر کسی اصول بلد نیست نمی‌تواند تفسیر قرآن کند. می‌تواند

کسی که می‌خواهد قرآن را تفسیر کند باید اصول بلد باشد. باید فرق بین قضایای حقیقیه و قضایای خارجی را بداند. باید فرق بین علت و حکمت را بداند. اگر کسی یک آیه قرآن را تفسیر به رأی کند که واویلا. واقعاً وقتی انسان این فضاهای مجازی را می‌بیند راجع به آیات حجاب تفسیر به رأی‌های عجیب و غریبی ملاحظه می‌کند که واقعاً باید برای مظلومیت قرآن انسان بگریزد. این روایت می‌فرماید اگر انسان یک آیه را درست معنا نکند از فاصله آسمان به زمین سقوط می‌کند و این همان هلاک الرجال است.

ما اگر آیه‌ای را درست معنا کنیم یعنی روی موازین، از فاصله‌ی آسمان و زمین هم بالاتر می‌رویم. در آن طرف قضیه اگر روی میزان معنا نکردیم این اثر را دارد. «أَنَّهَا كَأَن تَدِينُ اللَّهُ بِالْبَاطِلِ» از خودمان چیزی نگوئیم. نبینیم مردم چه خوش‌شان می‌آید و جوانها از چه خوش‌شان نمی‌آید. در فضاهای مجازی هم می‌نویسند آخوند مردمی، آخوندی که هر چه مردم می‌پسندند. این آخوند به حسب واقع مردمی نیست و الهی هم نیست! من نمی‌خواهم تعبیر دیگری کنم! این تعبیری است که خودتان می‌فهمید که باید چه تعبیری کرد. اگر انسان به خاطر هوا و هوس خودش جمعیت پای منبرش بیاید و حرفهایش جذاب باشد واویلا از اینکه بگوئیم کلیبی درست کنیم و بعد بگوئیم چقدر تأیید شده؟ حرف ما را خدا و رسول تأیید می‌کند یا نه؟ حرف ما را باید امام زمان (علیه السلام) تأیید کند، حالا مردم می‌خواهند تأیید کنند یا نکنند.

دنباله‌اش هم «و تَفْتِي النَّاسَ بِمَا لَا تَعْلَمُ» است. فتوای من غیر علم، که در روایات دیگر دارد کسی که فتوای من غیر علم می‌دهد ملائکه‌ی آسمان، ملائکه زمین، ملائکه رحمت، ملائکه عذاب، همه‌ی اینها او را لعن می‌کنند. ممکن است فتوا هم صحیح باشد اما من غیر علم است. انسان حق ندارد من غیر علم فتوا بدهد. مسیر ما مسیری است که اگر روی میزان دنبال کنیم خدای تبارک و تعالی کمک می‌کند و انسان را یاری می‌کند اگر روی میزان عمل نکنیم فیه هلاک الرجال هست.

در اول سال تحصیلی از خداوند می‌خواهیم که خدای تبارک و تعالی هر لحظه عنایت و توجهش را نسبت به ما و این مسیری که در آن قرار گرفتیم ان شاء الله بیشتر کند و توفیقات علمی و معنوی و مادی را در این سال به برکت امام زمان (عج) و انفاص آن حضرت که ما طلبه‌ها واقعاً همیشه باید متوسل به حضرت باشیم ان شاء الله خداوند توفیقات همه‌ی ما را بیشتر کند.

اهمیت بحث تعادل و تراجیح

اهمیت این بحث بسیار زیاد است. مرحوم آقای خوئی در مصباح می‌فرمایند «من أهم المسائل الاصولية»^[4]. مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) در اصولشان این تعبیر را دارند. یعنی مهم‌ترین بحث در مباحث علم اصول تعادل و تراجیح است. اگر فقیه یا اصولی بر این بحث مسلط نباشد و مبنا نداشته باشد بدون هیچ تردیدی اجتهادش مختل است. ممکن است اگر اصولی در بحث ضد یا در بحث اجتماع امر و نهی کار نکرده باشد و مبنایی نداشته باشد، خیلی اجتهادش مختل نباشد. البته در موارد محدودی اجتهادش مختل می‌شود ولی اگر کسی مباحث تعادل و تراجیح را مسلط نباشد از اول فقه تا آخر فقه قدرت بر اجتهاد ندارد لذا این اهمیت بحث است.

داخل بودن بحث تعادل و تراجیح در مسائل علم اصول

روی همین جهت مرحوم آخوند در کفایه می‌فرمایند «المقصد الثامن». در بعضی از نسخ کفایه دارد «هذا كتاب التعادل و التراجیح المقصد الثامن فی تعارض الأدلة و الامارات». هذا كتاب التعادل و التراجیح بعداً به نسخه‌های کفایه اضافه شده و در نسخه‌ی اصلی که تصحیح مرحوم آخوند بوده نیست. در نسخه‌ی اصلی این است که «المقصد الثامن فی تعارض الأدلة» و

عنوان مقصد را دارد. یعنی در بعضی از کتب کفایه به عنوان خاتمه آورده ولی خود آخوند به عنوان مقصد آورده^[5].

در کتب اصولی مثل معالم که قدیم می‌خواندند و واقعاً به نظر من از اشتباهات شد که این کتاب را از حوزه حذف کردند! معالم و قوانین و فصول و ... از این بحث تعبیر به خاتمه دارند. خاتمه به این معناست که از موضوع علم اصول خارج است در حالی که عرض کردیم این از اهم مباحث اصولی است و تمام تعاریف علم اصول را، به هر نحوی که علم اصول را تعریف کنیم شامل این بحث می‌شود.

اگر بگوئیم علم اصول علم به قواعد ممهده برای استنباط احکام است، مهم‌ترین قواعد برای استنباط را در تعادل و ترجیح داریم. اگر بگوئیم علم اصول تحصیل الحجة علی الفقه است که تقریباً در آن تعاریف شش هفت‌گانه‌ی علم اصول همین را اختیار کردیم، در تعادل و ترجیح می‌گویند اگر دو خبر با هم تعارض کرد کدام حجت است؟ تعاریف صدق می‌کند، این باید جزء مسائل علم اصول باشد و لذا آخوند به عنوان مقصد آورده.

مسلم است که جزء مسائل علم اصول است. در این بحث سه نظر وجود دارد: 1- خاتمه‌ی علم اصول است 2- جزء مقاصد علم اصول است که می‌شود مقصد ثامن 3- خاتمه‌ی بحث خبر واحد است. مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی در تقریری که از بحث آخوند دارد و در یک جلد چاپ شده به عنوان خاتمه‌ی بحث خبر واحد قرار می‌دهد. ولی آنچه برای ما مسلم است این است که این جزء اهم مسائل علم اصول است. اگر این بحث نباشد فقیه در باب اجتهاد هیچ قوت و قدرتی ندارد. در کثیر و یا در همه مباحث فقهی نمی‌تواند اجتهاد کند. لذا مسلم باید جزء مباحث علم اصول باشد و همین قرینه می‌شود که اگر در اول علم اصول تعریفی برای علم اصول کنیم که ما هم مفصل بحث کردیم و آن تعریف بخواهد شامل بحث تعادل و ترجیح یا تعارض الادله نشود این مشکل هست.

البته توجیهی دارد و آن توجیه این است که در علم اصول باید بحث کنیم از اینکه ما هو الدلیل؟ ما هی الحجة؟ اما تعارض بین دو حجتین داخل در علم اصول نیست بلکه باید ضوابطی جدا برایش پیدا کنیم و لذا اکثر ضوابطش هم روایات است. ولو بعداً می‌گوئیم قاعده‌ی اولی تساقط تخیر است ولی پنج طایفه روایات وجود دارد و بالأخره آخر الامر باید روایات را بررسی کنیم ببینیم از حیث روایات تکلیف تعارض چه می‌شود؟ ولی همانطور که عرض کردم ما به تبع امام، به تبع مرحوم آقای بروجردی و لعلّ مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه کفایه آنچه که در ذهنم هست اگر ما گفتیم تعریف علم اصول تحصیل الحجة است می‌گوئیم عند التعارض ایهما حجة؟ لذا این تعریف خوب صدق می‌کند وجهی ندارد این بحث را خارج از مسائل علم اصول قرار بدهیم.

انتخاب عنوان برای بحث تعادل و ترجیح

پس اولاً اهمیت بحث را عرض کردیم و ثانیاً اینکه داخل در مسائل علم اصول است را هم ذکر کردیم. نکته‌ی سوم این است که عنوان بحث را چه چیز، قرار بدهیم؟ افرادی مثل مرحوم میرزای قمی یک تعبیر کردند. مرحوم آخوند اینجا تعبیر به تعارض الادله و الامارات دارد. فرق بین ادله و امارات را هم عرض خواهیم کرد. کدام یک از اینها مهم‌تر است؟ آیا عنوان تعادل و ترجیح یا ترجیح، یا عنوان تعارض الادله؟

اولاً فرق اینها چیست؟ تعادل و ترجیح مربوط به خبرین است. دو خبر اگر من جمیع الجهاتی که در روایات اخبار علاجیه آمده، مساوی بودند می‌گویند متکافئان متعادلان. اگر یکی رجحانی از مرجحات داشت می‌شود ترجیح، اما وقتی می‌گوئیم تعارض الادله، اختصاص به خبرین ندارد و شامل تعارض دو شهرت، دو آیه، دو بینه و ... هم می‌شود. به عبارت دیگر عنوان تعارض الادله و الامارات عنوان عامی است منتهی علت اینکه عده‌ای آمدند عنوان تعادل و ترجیح را مطرح کردند این است که در کتاب

تبادل و ترجیح جایی از بحث از تعارض دو بینه را نداریم. تعارض دو بینه را در کتاب شهادات می‌گویند بینه داخل بر خارج مقدم است ولی در تبادل و ترجیح هیچ جا تعارض دو شهرت یا تعارض دو اجماع منقول را نداریم. آنچه هست متمرکز روی خبران متعارضان است. لذا این وجهی است بر اینکه این را تغییر دادند به جای تعارض الادله بگوئیم کتاب التبادل و الترجیح.

پس فرق بین تعارض الادله و تبادل و ترجیح روشن شد. حالا آیا اینجا امارات عطف تفسیری ادله است یا طبق آن اصطلاحی که شیخ دارد که دلیل آن طریقی است که برای ما حکمی را افاده می‌کند اماره آن طریق ظنی معتبری است که موضوعی را برای ما اثبات می‌کند که بحث اصطلاحی است و خیلی بحث علمی ندارد.

روشن شد که عنوان تبادل و ترجیح از حیث محتوا و مضمون بر بحث تعارض الادله اولویت دارد چون تعارض الادله از حیث عنوان عمومیت دارد. بعداً می‌گوئیم اگر آیه‌ای با عقل تعارض کرد باید چه کرد؟ ولی در کتاب تبادل و ترجیح از اول تا آخر ببینید، در بحث قاعده‌ی اولیه یا در بحث قاعده‌ی ثانویه، محور خبران متعارضان یا خبران مختلفان است. فرقاشان از این جهت است، از حیث مطابقت با مطالب عنوان تبادل و ترجیح رجحان دارد ولی از حیث عمومیت عنوان تعارض الادله رجحان دارد. لذا چون می‌گوئیم با مضمون سر و کار داریم همان تبادل و ترجیح را بر عنوان تعارض الادله ترجیح می‌دهیم ولو اینکه کلمه‌ی تعارض خبران متعارضان در روایت آمده که از این جهت هم ارتباطی دارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ الکافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص: 42.

[2] □ مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج1، ص: 136.

[3] □ ابراهيم، 7.

[4] □ مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج2، ص: 417.

[5] □ كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 437.